

German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014–2025): A Neoclassical Realist Perspective

Behzad Ahmadi¹ 

DOI: [10.48308/piaj.2026.243152.1844](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243152.1844) Received: 2026/2/24 Accepted: 2026/4/18

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Russia's military invasions of Ukraine in 2014 and 2022, coupled with the United States' decision since the early 2010s to reduce its financial commitments to global security, have compelled Germany to redefine its international role and foreign policy trajectory. More precisely, the strategic choices and shifting relations of major powers—particularly the United States and Russia—over the past decade have profoundly altered the structural distribution of international power. Between 2014 and 2025, these systemic dynamics led German policymakers to perceive their country within a novel and highly volatile geopolitical reality. Consequently, Berlin no longer views itself merely as a passive beneficiary or executor of the liberal international order, but rather as a proactive guardian bearing the responsibility to defend it through self-initiated strategic actions. The most evident manifestation of this shift is Germany's rapid transition toward a security-oriented foreign policy characterized by an unprecedented remilitarization dimension—a phenomenon this study elucidates through the lens of neoclassical realism. The central research question asks: Why has Germany's foreign policy undergone a security-oriented transformation during its transition from a subservient executor to a guardian of the international order? To address this question, the study hypothesizes that systemic pressures between 2014 and 2025 have fundamentally reshaped the role of domestic intervening variables—specifically leaders' beliefs, strategic culture, state-society relations, and domestic institutions—thereby elevating security and military considerations within Germany's overarching foreign policy strategy and output.

Method: To gather relevant data for hypothesis testing, this study employs a qualitative case-study approach focusing on specific revisionist measures and strategic recalibrations in

1. Assistant Professor, Department of European and Eurasian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. bahmadi@ut.ac.ir



Germany's recent foreign and security policy. Data collection involved rigorous document analysis of primary and secondary sources, including official defense white papers, parliamentary records, and foreign policy doctrines. Given the qualitative nature of the empirical evidence, qualitative content analysis was utilized as the primary analytical method. Furthermore, the argumentative foundation rests on hypothesis testing, systematically applying neoclassical realism to the trajectory of German foreign policy over the 2014–2025 period to trace how systemic stimuli were filtered through domestic political structures.

Results and discussion: Over the past decade, the intensification of “structural modifiers” within the international system has created a highly divergent and threatening environment at the systemic level. The impacts of these modifiers are so profound that, from Berlin's perspective, the contemporary world is characterized more by geopolitical disorder than institutional order, rendering strategic adaptation imperative. According to neoclassical realist logic, these systemic modifiers have reshaped domestic variables—such as leadership perceptions, strategic culture, state-society relations, and institutional frameworks—fostering a collective consensus that Germany has reached a historic turning point, or *Zeitenwende*. This realization has necessitated a more autonomous and assertive agency in shaping the emerging global order, driving Germany's transition from a mere executor of systemic rules to an active architect of international security. Empirically, this perception has transformed Germany's foreign policy outputs and redefined its foundational pillars, encompassing a restructuring of transatlantic relations, a re-evaluation of European integration, the definitive abandonment of traditional *Ostpolitik*, and the calculated assumption of a role as a conventional military power.

Conclusion: This article provides a cogent explanation of the profound structural shifts in German foreign policy in response to international systemic shocks during the 2014–2025 period. The research findings indicate that sustained external pressures have elevated the discourse surrounding Germany's transformation into a “normal” power—one that embraces geopolitical leadership and international defense responsibilities commensurate with its economic stature—from a contested debate among political parties, elites, and social groups into an executable policy reality. With the institutionalization of the *Zeitenwende*, Berlin has embarked on a definitive path toward becoming a modern power equipped with a military capability optimized for robust conventional deterrence.

Keywords: Germany, Foreign Policy, Neoclassical Realism, Russia, United States, Europe

Citation: Ahmadi, Behzad. 2026. German Foreign Policy in the Wake of International Developments (2014–2025): A Neoclassical Realist Perspective, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 87-112.



سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین‌المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک

بهزاد احمدی^۱

DOI: [10.48308/pij.2026.243152.1844](https://doi.org/10.48308/pij.2026.243152.1844)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۲۹

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: کیفیت مناسبات و مواجهه انتخاب‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ، به ویژه آمریکا و روسیه طی بیش از یک دهه اخیر به گونه‌ای بر برایندهای نظام بین‌الملل تأثیر نهاده که سیاستمداران آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ کشورشان را در ساختار جدید و متفاوتی از توزیع قدرت بین‌المللی یافته‌اند و بالطبع، دیگر خود را مأمور اجرای نظم بین‌المللی تلقی نمی‌کنند. آنها بر این باورند که مسئولیت دارند از طریق ابتکار عمل‌های خودانگیزخته در نظم بین‌المللی درگیر شوند. بارزترین جلوه چرخش از نقش آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، حرکت این کشور به سوی نوعی سیاست خارجی امنیت‌بنیان با ظهور و بروز نظامی بوده است که پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به تبیین آن بپردازد. در این چارچوب، این پرسش مطرح می‌شود که چرا سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که در این نوشتار در بوته آزمون قرار می‌گیرد این است که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه-دولت، و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده است که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی و نظامی در راهبرد کلان سیاست خارجی و برون‌دادهای آن شده است.

روش: در این نوشتار، برای گردآوری داده‌های مرتبط جهت آزمودن فرضیه، از بررسی موردی نمونه‌ها و اقدامات خاص تجدیدنظرطلبانه آلمان در سیاست خارجی و امنیتی‌اش در سال‌های اخیر، تحلیل اسناد شامل بررسی منابع دست اول و دست دوم و تحلیل‌های عمیق انجام شده از این اسناد استفاده شده است. با عنایت به اینکه داده‌های گردآوری شده کیفی خواهند بود از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده خواهد شد. افزون بر این، مبنای استدلال‌آوری نیز فرضیه‌آزمایی خواهد بود؛ بدین معنا که یک نظریه پرکاربرد در حوزه سیاست خارجی در مورد سیاست خارجی آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به کار بسته می‌شود.

۱. استادیار گروه مطالعات اروپا و اوراسیای دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. bahmadi@ut.ac.ir



یافته‌ها: طی بیش از یک دهه اخیر، «تعدیل گرهای ساختاری» نظام بین الملل مانند بازگشت قدرت‌های بزرگ به بازی قدرت یا فرسایش نظم لیبرال به شدت فعال شده‌اند و بستر متفاوتی را برای نقش آفرینی متغیرهای سطح نظام فراهم آورده‌اند. تأثیرات این تعدیل گرها تا حدی است که از دید آلمان، جهان امروزی بیشتر در یک بی نظمی به سر می‌برد که اتخاذ سیاست بهینه برای مواجهه با آن را برایش ناگزیر ساخته است. بر اساس واقع گرایی نوکلاسیک، این تعدیل گرها با تأثیر بر مولفه‌های داخلی، نظیر باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه بین دولت-جامعه و نهادهای داخلی، این باور و نتیجه عملی را ایجاد کرده‌اند که آلمان در یک نقطه عطف یا چرخش تاریخی -Zeitenwende- قرار دارد که نیازمند «کنشگری فعال» و مستقل تر این کشور در شکل دهی به نظم جدید جهانی و عبور آن از مامور خادم نظم به سمت مسئول ناظم نظم است. چنین درکی به تغییر بروندهای سیاست خارجی آلمان و بازتعریف ستون‌های این سیاست در زمینه روابط فراآتلانتیکی، همگرایی اروپایی، نگاه به شرق، و تعریف نقش به عنوان یک قدرت نظامی عادی انجامیده است.

نتیجه گیری: در این مقاله تلاش شد تبیین مناسبی درباره جلوه‌های سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین المللی در برهه زمانی مدنظر ارائه شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فشار مستمر بر این کشور باعث شده تا بحث‌ها درباره تبدیل آلمان به یک بازیگر عادی و پذیرش نقش رهبری و مسئولیت بین المللی متناسب با جایگاهش، از موضوع گفتمانی در نزد بازیگران مختلف از قبیل احزاب، پارلمان، گروه‌های اجتماعی و نخبگان، به یک روند اجرایی در محافل امنیتی و سیاست خارجی این کشور تبدیل شود و با اعلام چرخش تاریخی، برلین به سمت یک قدرت مدرن بهره مند از قوای نظامی دارای قدرت بازدارندگی گام بردارد.

واژگان کلیدی: آلمان، سیاست خارجی، واقع گرایی نوکلاسیک، روسیه، ایالات متحده، اروپا

استناددهی: احمدی، بهزاد. ۱۴۰۵. سیاست خارجی آلمان در پرتو تحولات بین المللی (۲۰۱۴-۲۰۲۵) از منظر واقع گرایی نوکلاسیک، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۸۷-۱۱۲.

مقدمه

در طول جنگ سرد، رهبران آلمان غربی از راهبردهایی برای پیشبرد سیاست خارجی و امنیتی استفاده کردند که گذار چشمگیر کشور آسیب‌دیده آنها را از ویرانی و تجزیه به رفاه و وحدت ممکن ساخت. آنها با بهره‌گیری از نظم بین‌الملل لیبرال و با ایجاد موازنه بین «سیاست پیوند با غرب» با «سیاست نگاه به شرق»، با تعریف منافع ملی به زبان اقتصادی، در قالب منافع «اروپا» و در چارچوب چندجانبه‌گرایی، آینده‌ای را برای برلین ترسیم کردند که در آن، آینده متعلق به قدرت‌های غیرنظامی نظیر خود آلمان بود (Hamilton, 2023: 2). با پایان جنگ سرد و فرو ریختن دیوار برلین، آلمان غربی که تا پیش از آن صرفاً خود را در بلوک غرب تعریف می‌کرد با پیشبرد موفقیت‌آمیز روند وحدت با آلمان شرقی و به تن کردن جامه آلمان فدرال، در قامت بزرگترین اقتصاد اروپا، پرجمعیت‌ترین کشور اروپایی و راهبر اصلی تسریع بی‌سابقه روند اتحادیه اروپایی، حصارهای جنگ سردی هویت خویش را از میان برداشت و جایگاهش را به عنوان قدرتمندترین خادم نظم پساجنگ سردی جهان گستر به رهبری ایالات متحده تثبیت کرد (Stel-zenmueller, 2025: 93-95).

بدین‌سان، در این دوره، سیاست پیوند با غرب، برای اولین بار در تاریخ آلمان به احاطه شدن این کشور با متحدان دموکراتیک و به حس امنیت بی‌سابقه‌ای انجامید که اجازه می‌داد برلین با قدرت مالی‌اش (معروف به دیپلماسی دسته‌چک)، قادر به کنترل بحران‌ها در این مناطق باشد و سکوت و انفعال نظامی‌اش را جبران کند. در چارچوب چنین فهمی از نظم در اروپا و احساس امنیت فزاینده، سیاست نگاه به شرق به تدریج به «سیاست روسیه» تقلیل و «مشارکت برای نوسازی» روسیه بر روابط عمیق‌تر با پایتخت‌های اروپای شرقی رجحان یافت. این‌گونه بود که سیاست «تغییر از طریق برقراری روابط نزدیک به سیاست «تغییر از طریق تجارت» تغییر کرد و به پارادیم مسلط در سیاست خارجی آلمان برای حفظ نظم اروپایی تبدیل شد (Hamilton, 2023: 4).

اما حمله روسیه به اوکراین در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ پیامدهای ژئوپولیتیکی چشمگیری برای اروپا و جهان به بار آوردند. علاوه بر این، تصمیم آمریکا از آغاز دهه دوم سده بیست‌ویکم برای کاهش مسئولیتش در تأمین مالی امنیت جهانی، که در دو دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ به اوج خود رسیده، آلمان را بر آن داشت در پیشبرد سیاست خارجی به بازتعریف نقش بین‌المللی خود همت گمارد (Scholz, 2023; Verteidigungspolitische Richtlinien, 2023; Nationale Sicherheitsstrategie, 2023). بارزترین جلوه این بازتعریف و چرخش از نقش‌آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، حرکت این کشور به سوی نوعی سیاست خارجی امنیت‌بنیان بوده است که پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به تبیین آن به‌عنوان مساله‌ای در خور بررسی بپردازد.

درخور بررسی بودن موضوع و آنچه باعث شده تا این پژوهش به آن اختصاص داده شود صرفاً به تغییر سیاست خارجی برلین بازمی‌گردد، بلکه اهمیت موضوع در درک تغییر نظم پساجنگ سرد در اروپا و بازگرداندن برلین از یک قدرت میانی به مدار تلاش برای تبدیل شدن به قدرت بزرگ است که به نوبه خود بر کل نظام بین‌المللی تاثیر خواهد گذاشت. در این چارچوب، این پرسش مطرح می‌شود که چرا

سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش‌آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که در این نوشتار در بوته آزمون قرار می‌گیرد این است که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه-دولت و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی در راهبرد کلان سیاست خارجی آن شده است. در این نوشتار، برای گردآوری داده‌های مرتبط جهت آزمودن فرضیه، از بررسی موردی نمونه‌ها و اقدامات خاص تجدیدنظرطلبانه آلمان در سیاست خارجی و امنیتی‌اش در سال‌های اخیر، تحلیل اسناد شامل بررسی منابع دست اول و دست دوم و تحلیل‌های عمیق انجام شده از این اسناد استفاده شده است. با عنایت به این که داده‌های گردآوری‌شده کیفی خواهند بود از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده خواهد شد. افزون بر این، مبنای استدلال‌آوری نیز فرضیه‌آزمایی خواهد بود، بدین معنا که یک نظریه پرکاربرد در حوزه سیاست خارجی در مورد سیاست خارجی آلمان در بازه زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به کار بسته می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

درباره تغییر در سیاست خارجی آلمان در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ آثار متعددی در قالب تحلیل‌های کوتاه و گاه مقالات پژوهشی به زبان‌های مختلف به‌ویژه آلمانی و انگلیسی منتشر شده است. برای مثال، مایهولد و همکارانش (Maihold et al., 2021) در «تحول در سیاست خارجی آلمان: شرایط ناپایدار، تکانه‌های جدید» بر ضرورت بازتعریف دامنه مسئولیت آلمان در سیاست جهانی تأکید کرده و بر این باورند که بدون بررسی چگونگی تغییر عرصه بین‌المللی و تغییرات آن، پتانسیل عمل سیاست خارجی آلمان را نمی‌توان به درستی ارزیابی کرد. از دید آنها، تغییر قدرت بین‌المللی، از دست دادن موقعیت توسط غرب، اقتدارگرایی فزاینده، تضعیف نهادهای چندجانبه و مشکلات جهانی مانند تغییرات آب و هوایی، همه سیاست خارجی آلمان را به چالش کشیده‌اند و جهت‌گیری مجدد سیاست خارجی آن را ناگزیر ساخته‌اند. این اثر هرچند در مقالات متعدد به ابعاد مختلف سیاست خارجی آلمان می‌پردازد اما پاسخ صریحی به سوال اصلی پژوهش پیش‌رو ندارد و تأثیرات احتمالی آن بر پیشران‌های سیاست خارجی این کشور را نیز بررسی نمی‌کند.

کالدور و همکارانش (Kaldor et al., 2022) در «تاریخ و سیاست قدرت در عصر چرخش تاریخی» با بررسی نقش تاریخ و ابرروایت‌ها به تأثیرات جنگ اوکراین پرداخته‌اند و معتقدند جنگ پوتین چیزی بیشتر از اشغال اوکراین و بخش‌هایی در «خارج نزدیک» یا «سرزمین‌های تاریخی» روسیه است و تجدیدنظرطلبی ارضی روسیه با هدف تغییر نظم اروپایی و مقابله با حضور آمریکا در اروپا انجام شده است. نویسندگان بیشتر به تأثیرات جنگ روسیه علیه اوکراین پرداخته‌اند و به خود آلمان و تحولات آن در نتیجه جنگ مذکور کمتر اشاره داشته‌اند.

برامل (Braml, 2022) در «چرخش تاریخی سیاست خارجی آلمان و اروپا» معتقد است نظم نوین جهانی چالش‌های کاملاً جدیدی را برای سیاست خارجی آلمان و اروپا ایجاد می‌کند. به زعم او سیاست

جهانی از یک سو پس از حمله روسیه به اوکراین، با نقض حکمرانی قانون، دچار تحول شده است و از سوی دیگر، درگیری جهانی ژئواکونومیکی بین ایالات متحده و چین، بر اروپا نیز تأثیر خواهد گذاشت. نویسندگان در این مقاله تمرکز خود را بر روی رفتار آمریکا گذاشته و معتقد است اروپا و آلمان نباید به تعهد این کشور به امنیت شان مطمئن باقی بمانند. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت، تحلیل برامل بیشتر بر بعد روابط فراآلاتیکی متمرکز است و دیگر ابعاد تحول را بررسی نمی‌کند.

به گفته پول (Puhl, 2022) در «آلمان، چرخش تاریخی، و آینده ناتو» تجاوز روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ همه چیز از جمله مفهوم راهبردی ناتو را تغییر داده است. او تلاش کرده در پژوهش خود به این سوال پاسخ دهد که آیا مفهوم استراتژیک ناتو با چالش‌هایی که پیش می‌آیند سازگار است؟ و آیا برلین برای ایفای نقش محوری برای پاسخ به این چالش‌ها آماده است؟ از دید پول هرچند دامنه مأموریت‌های ناتو در حال گسترش است، اما بدون افزایش همکاری اروپا با ناتو و تقویت توان دفاع این اتحادیه، چندان نباید به موفقیت آن خوش بین بود. به گفته او، نقش آلمان در این زمینه یعنی افزایش همگرایی بین اتحادیه و ناتو بسیار مهم است. این پژوهش هرچند به سوالاتی چون تأثیر تغییر نظم امنیتی در اروپا بر آینده روابط اروپا و ناتو و آلمان با ناتو پاسخ می‌دهد اما دیگر سوالات را بدون پاسخ باقی می‌گذارد.

مولهر و همکاران (Muelherr et al., 2025) در «نقش آلمان در نظم جهانی در حال تغییر» بر این باورند که جنگ اوکراین، آلمان را از منطقه آرامش و راحتی‌اش بیرون آورد و این قدرت مردد در حال پذیرش واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و نقش‌های متناسب با آن است. به گفته آنها، این دیدگاه در آلمان که قدرت اقتصادی می‌تواند ضعف نظامی را جبران کند تغییر کرده و جای خود را به استفاده از قدرت نظامی و برعهده‌گیری آنچه نویسندگان دفاع از دموکراسی می‌نامند، داده است.

اشتلتسن مولر (Stelzenmueller, 2025) از کارشناسان برجسته سیاست خارجی آلمان در «آلمان: بحران در بینش بین‌الملل‌گرا» می‌گوید، آلمان در طول جنگ سرد خود را کاملاً وقف تلاش‌های هنجارسازی بین‌المللی در چارچوب سازمان ملل نمود و به عنوان قدرتی غیرنظامی حمایت مطلق از نظم مبتنی بر قوانین کرد. از دید او، آلمان از این تلاش‌ها بهره برد و به خصوص در فضای انبساطی بعد از فروپاشی شوروی و اتحاد مجدد، براساس این فرض که دنیا به سوی حکمرانی بین‌المللی مبتنی بر دموکراسی در حرکت است، امنیت نظامی‌اش را به آمریکا، امنیت انرژی‌اش را به روسیه، و توسعه اقتصادی و تجاری‌اش را به چین واگذار کرد و در واقع دچار نوعی جهانی‌شدن افراطی گردید. از دید او، تحولات اروپا از ۲۰۱۴ به بعد و به ویژه حمله روسیه به اوکراین سبب شد تا این مفروض بنیادین کنار گذاشته شود و آلمان بار دیگر به خودپاری و توان ملی دفاع و بازدارندگی بازگردد.

در آثار منتشره در داخل ایران در سال‌های اخیر که به تحولات مذکور به خصوص از سال ۲۰۲۲ و تأثیر آن بر سیاست خارجی آلمان پرداخته باشند، کمتر اثری دیده می‌شود. جمشیدی و همکاران (۱۴۰۳) در اثر خود با نام «راهبرد آلمان در آسیای غربی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» به سیاست خارمیانه‌ای آلمان بدون توجه به تغییرات ناشی از تحول نظم جهانی بر سیاست خارجی این کشور پرداخته و با برشمردن ابزارهای تأثیرگذاری آن بر منطقه، چالش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران را احصاء کرده اند.

پوراحمدی و همکاران (۱۴۰۰) در «واکاوی عملکرد دیپلماسی اقتصادی ج.ا.ایران در قبال آلمان در چارچوب الزامات ساختاری جهانی ۲۰۱۹-۲۰۲۰»، با نگاهی کاربردی از منظر اقتصاد سیاسی به روابط ایران و آلمان پرداخته‌اند و با درک خوب منطق توسعه روابط اقتصادی به‌مثابه کلید توسعه روابط سیاسی با آلمان، چرایی ناکامی ایران در توسعه این روابط را تحلیل کرده‌اند. این اثر نگاهی مفصل به تحولات اقتصاد سیاسی جهانی و جایگاه آلمان در آن دارد و اطلاعات مفیدی را ارائه می‌دهد اما لنز نگاه آن از ایران به آلمان است و وارد تحولات در سیاست خارجی این کشور و پیشران‌های چنین تحولی نمی‌شود.

در مجموع، آثاری که تاکنون درباره سیاست خارجی آلمان در دهه اخیر انتشار یافته‌اند، هرچند بینش‌های مهمی را در مورد ماهیت تغییر در سیاست خارجی این کشور، مصادیق آن و حتی پیامدهایی که برای اروپا و جهان داشته است به دست می‌دهند، ولی از دو نارسایی مهم رنج می‌برند: نخست آنکه، از یک چارچوب نظری مناسب که بتواند تمامی عوامل موثر بر این تغییر را تبیین نماید بی‌بهره بوده‌اند. این کاستی باعث گردیده متونی که از غنای داده‌ای و روند پژوهانه برخوردارند دچار ضعف تحلیلی باشند. دوم آنکه، عمدتاً صبغه‌ای رویدادنگارانه دارند و در بسیاری موارد از توصیف آنچه روی داده است فراتر نرفته‌اند.

۲. چارچوب نظری

در تلاش برای زدودن نخستین نارسایی مندرج در ارزیابی پیشینه پژوهش، به نظر می‌رسد واقع‌گرایی نوکلاسیک چه به‌عنوان نظریه روابط بین‌الملل و چه به‌عنوان نظریه‌ای در حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی، از چند جهت می‌تواند بینش‌های سودمندی را برای تبیین تغییر سیاست خارجی آلمان در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۵ ارائه دهد. نخست آنکه، نظریه‌ای توسعه‌یافته در ادبیات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است به طوری که در طول چند دهه از پرداختگی آن، سیر تکاملی خود را پیموده است. دوم آنکه، سه سطح تحلیل فروملی، ملی، و فراملی را به هم پیوند می‌دهد به طوری که می‌کوشد سیاست بین‌الملل را از مجرای سیاست داخلی به سیاست خارجی پیوند زند. سوم آنکه، برای تبیین سیاست خارجی دولت‌هایی از قبیل آلمان که هم پیشینه ریشه‌داری در تاریخ روابط بین‌الملل و هم نقش‌آفرینی چشمگیری در واقعیت روز بین‌المللی دارند مناسب است و چهارم آنکه، به نظر می‌رسد پرکاربردترین نظریه سیاست بین‌الملل در به‌کار بستن و آزمودن سیاست خارجی کشورها در طی سه دهه اخیر بوده است. افزون بر این، هرچند واقع‌گرایی نوکلاسیک در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل مطرح می‌شود ولی در واقع نوعی نظریه سیاست خارجی است (Rose, 1998:166) که بین سه شکاف فضایی (شکاف داخلی - بین‌المللی)، شناختی (شکاف ماده - ایده)، و زمانی (شکاف حال - آینده) پل می‌زند (Foulon, 2015:635).

هر چند برداشت‌های پرشمار و پرگونه‌ای از واقع‌گرایی نوکلاسیک ارائه شده، ولی در راستای هدف پژوهش، از برداشتی که ریسمن و دیگران مطرح کرده‌اند به‌عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. براین اساس، متغیرها برشمرده شده و نحوه پیوند میان آنها بررسی می‌شوند.

۱-۲. **متغیرهای مستقل:** هرچند ریسمن و دیگران برداشت کنث والتس درباره محیطی را که دولت‌ها در آن به سر می‌برند می‌پذیرند ولی آن را در ظرف مکان و زمان قرار می‌دهند. در این برداشت، تاثیرگذاری

نظام بین‌الملل به عنوان متغیر سطح کلان بر تک‌تک واحدها (دولت‌ها) یکسان پنداشته نمی‌شود بلکه در بستر زمان و مکان و در موضوعات مختلف، بر واحدهای متفاوت، تأثیرات علی متفاوتی می‌نهد. آنها هرچند نقش ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل در تحدید برایندهای چانه‌زنی و واکنش‌های استراتژیک از یک سو و تأثیر عدم قطعیت آفرینی فراگیر آنارشی در میان واحدها از سوی دیگر را می‌پذیرند، ولی بر این باورند که «تعدیل گره‌های ساختاری» نظیر جغرافیا، نرخ اشاعه فناوری و موازنه تهاجم-دفاع در حیطه فناوری نظامی، این دو مولفه پایه‌ای نظام بین‌الملل را تعدیل می‌کنند (Ripsman, et al., 2016:35-43). به باور آنها، در بستر عوارض آنارشی و عدم قطعیت‌های آن از یک سو و تعدیل گره‌های ساختاری از سوی دیگر، سه متغیر کلان مهم در عرصه بین‌المللی عمل می‌کنند:

۱-۱-۲. توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن: طبعاً قدرت در نظام بین‌الملل به نحو یکسانی میان واحدهای نظام بین‌الملل توزیع نشده و در بستر تعدیل گره‌های ساختاری، به‌ویژه جغرافیا و فناوری، برحسب اینکه چه تعداد از دولت‌ها قدرت قابل ملاحظه‌ای دارند و بسته به موفقیت آنها در بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی و بوروکراتیک برای استخراج و بسیج قطب‌های قدرت در نظام بین‌الملل، توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن شکل می‌گیرد.

۲-۱-۲. کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل: در بستر تعدیل گره‌های ساختاری، سیگنال‌هایی که به دولت‌ها ارسال می‌شود شکل می‌گیرد و در این چارچوب، میزان شفافیت (۱) تهدیدها و فرصت‌ها، (۲) اطلاعات درباره دورنمای آنها و (۳) گزینه‌های بهینه دست‌یافتنی در مواجهه با آنها رقم می‌خورد.

۳-۱-۲. ماهیت محیط استراتژیک: محیط استراتژیک به محتوای اطلاعاتی که نظام بین‌الملل فراوری دولت‌ها می‌نهد بازمی‌گردد و این نظام، محیط‌های استراتژیک مجال‌دهنده و محیط استراتژیک محدودکننده را پدید می‌آورد به طوری که هرچه تهدید یا فرصت قریب‌الوقوع‌تر و حساسیت‌برانگیزتر باشد، محیط استراتژیک دولت نیز محدودکننده‌تر خواهد بود و برعکس، هرچه تهدید یا فرصت دورتر و هرچه تهدید یا فرصت کم حساسیت‌تر باشد، محیط استراتژیک، مجال‌دهنده‌تر خواهد بود (Ripsman, et al., 2016:45-53).

۲-۲. متغیرهای میانگیر

در تشریح متغیرهای سطح واحد، چهار متغیر به‌عنوان متغیرهای میانگیر مطرح می‌شوند:

۱-۲-۲. باورهای رهبران: منظور از رهبران، مقامات اصلی در حوزه سیاست خارجی دولت‌ها هستند. باورهای شخصی آنها به محض اینکه شکل می‌گیرند نقش فیلترهای شناختی را ایفا می‌کنند که به نحوه پردازش اطلاعات به‌وسیله رهبران شکل می‌دهند و به بیان بهتر، مشخص می‌سازند که به چه توجه کنند و چه را نادیده بگیرند و چه درکی از سیگنال‌ها، رویدادها و اطلاعات داشته باشند. در نتیجه، رهبران بسته به محتوای باورهایشان واکنش متفاوتی به چالش‌ها و فرصت‌های بین‌المللی نشان می‌دهند. در این میان، باورهای فلسفی درباره سیاست، باورهای ابزاری درباره راهبرد بهینه برای تأمین منافع ملی، و باورها درباره خود و دشمن، مهم‌ترین باورهای رهبران هستند.

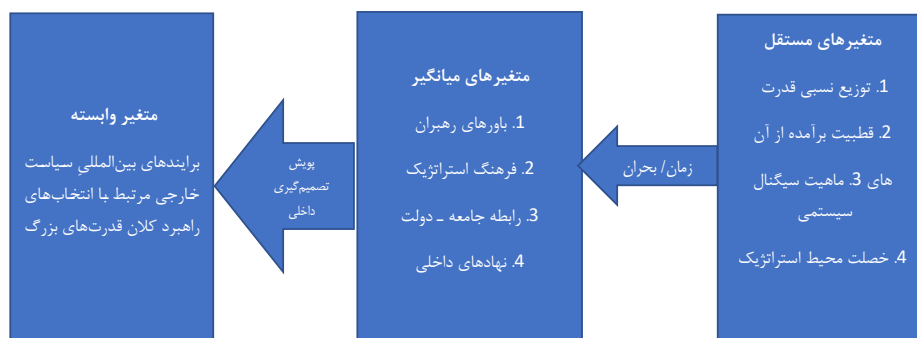
۲-۲-۲. **فرهنگ استراتژیک:** واقع‌گرایی نوکلاسیک، فرهنگ راهبردی را به مثابه مجموعه‌ای از باورها، جهان‌نگرش‌ها و انتظارات مشترک جافتاده یک جامعه در نظر می‌گیرد که به مرور زمان به فهم راهبردی رهبران سیاسی، نخبگان اجتماعی، و حتی عموم مردم در یک کشور شکل می‌دهند، از طریق سازوکارهای جامعه‌پذیرسازی و نهادینه‌سازی، در انتظارات و مفروض‌های دسته‌جمعی ریشه می‌دانند و مشخص می‌کنند کدام انتخاب راهبردی در عرصه بین‌المللی پذیرفتنی است یا نیست و از این رهگذر، به رفتار و آزادی عمل یک دولت شکل می‌دهند.

۲-۲-۳. **روابط دولت-جامعه:** واقع‌گرایی نوکلاسیک روابط دولت-جامعه را بر حسب سرشت تعاملات میان نهادهای اصلی حکومت و گروه‌های اجتماعی و اقتصادی در نظر می‌گیرد و در این چارچوب، میزان هماهنگی بین دولت و جامعه، میزان تن‌دادن جامعه به دیدگاه رهبران دولت در امور سیاست خارجی در صورت بروز اختلاف نظر، کیفیت رقابت میان ائتلاف‌های اجتماعی برای به‌دست گرفتن دولت، سطح انسجام سیاسی و اجتماعی در درون دولت، و حمایت مردم از اهداف کلی سیاست خارجی و امنیت ملی را از عوامل موثر بر توانایی رهبران دولت در استخراج بسیج و مهار قدرت ملت می‌داند.

۲-۲-۴. **نهادهای داخلی:** منظور از نهادهای داخلی همان سرشت نظام سیاسی یا حکومت است که به نظریه صلح دموکراتیک نزدیک است. در این چارچوب، استدلال می‌شود که نهادهای داخلی رسمی و غیررسمی می‌توانند نوع واکنش دولت به محرک‌های نظام بین‌الملل را رقم بزنند و از آن تأثیر هم بپذیرند (Ripsman, et al., 2016: 60). (66)

۲-۳. متغیر وابسته

ریسمن و دیگران، برآیندهای بین‌المللی را که متأثر از مواجهه انتخاب‌های راهبرد کلان قدرت‌های بزرگ است به‌عنوان متغیر وابسته در نظر می‌گیرند. این برداشت درباره متغیر وابسته مجال توجه به مواجهه انتخاب‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ گوناگون و تأثیرگذاری آن بر برآیندهای نظام بین‌الملل را فراهم می‌سازد. منظور از برآیندهای نظام بین‌الملل پدیده‌های سیاسی مشاهده‌پذیر ناشی از تعاملات راهبردهای دو یا چند کنشگر در عرصه بین‌المللی است. بدین‌سان، وضعیت جنگ یا صلح میان قدرت‌های بزرگ نه تنها به توزیع قدرت بین‌المللی بلکه به انتخاب‌های راهبردی آنها در سیاست خارجی نیز بستگی دارد. در پایان و با توجه به آنچه در مورد هر یک از متغیرهای مستقل، میانگیر، و وابسته آمد، در راستای پیشبرد پژوهش حاضر، می‌توان نمودار علی زیر را ترسیم کرد:



نمودار ۱: واقع‌گرایی نوکلاسیک (منبع: نویسنده)

۳. چرخش تاریخی؛ تاثیر تحولات بین‌المللی بر سیاست خارجی آلمان ۳-۱. مولفه‌های ساختاری و سیگنال‌های سیستمی (متغیرهای مستقل)

همانطور که اشاره شد، طی بیش از یک دهه اخیر، هرچند نظام بین‌الملل همچنان آنارشیک باقی مانده است ولی با وقوع تحولاتی از قبیل تجاوزهای روسیه به اوکراین در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲، خیزش چین و تحول در سیاست‌های آمریکا در قبال اروپا و جهان، «تعدیل گره‌های ساختاری» به حدی فعال شده‌اند که از دید آلمان، دیگر چیزی به نام نظم بین‌المللی مبتنی بر حقوق و قوانین یا همان نظمی که مطلوب آلمان بوده و از آن منتفع شده است، وجود ندارد (Merz, 2026: 2). براساس آنچه در گفته رهبران و اسناد آلمانی آمده چهار تعدیل گر ساختاری مهم قابل شناسایی است:

اولین و مهم‌ترین تعدیل گر ساختاری از دید آلمان، تجدیدنظرطلبی روسیه و حمله آن به اوکراین یا به قول صدراعظم این کشور حمله به نظم سیاسی اروپاست (Merz, 2026: 2). دومین تعدیل گر، خیزش چین است که «توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن» را طوری تغییر داده است که دیگر از جهان تک قطبی خبری نیست و امروز ما با دو نظم جهانی سازنده نظام بین‌الملل روبرو هستیم: نظم نابود شده و نظم در حال شکل‌گیری (Merz, 2026: 2). مراد از نظم نابود شده، نظم بین‌المللی لیبرال^۱ و نهادهای زیربنایی آن است که توسط نظم در حال شکل‌گیری تحت فشار است (Goddard, et al., 2024: 2). غالب‌ترین ویژگی نظم جهانی در حال شکل‌گیری، حرکت آن به سوی نظام چندقطبی، برجسته‌شدن نقش مناطق و به چالش کشیدن سلطه ایالات متحده است (Daniels, Mair, Major, 2022: 2-3). از دید آلمان، چین با صبری راهبردی و استفاده نظام‌مند از وابستگی به خود به عنوان ابزاری برای بازتعریف نظم بین‌المللی مطلوبش، در چرخش قدرت جهانی و قطبیت برآمده از آن نقشی بی‌بدیل دارد و در آینده قابل پیش‌بینی، از نظر نظامی هم ردیف آمریکا و در جایگاهی برابر با آن قرار خواهد گرفت (Merz, 2026: 3). سومین تعدیل گر ساختاری به باور رهبران آلمان، بازگشت جهان به سیاست قدرت‌های بزرگ و رقابت قدرت است که منطق خود را دارد: سریع و خشن است و اغلب غیرقابل پیش‌بینی (Merz, 2026: 3). قدرت‌های بزرگ چنین جهانی از وابستگی متقابل می‌ترسند و بیشتر به دنبال وابسته‌سازی به خود، کسب حوزه‌های نفوذ، تمایزگذاری، و بازی‌های با حاصل جمع صفر هستند و منابع طبیعی، فناوری‌ها، و زنجیره‌های تامین به ابزارهای چانه‌زنی آنها تبدیل شده‌اند (Merz, 2026: 3).

چهارمین تعدیل گر ساختاری، ایالات متحده تحت رهبری ترامپ است که از دید آلمان بر اساس منطق قدرت، بیش از هر بازیگر دیگری و به سرعت در حال استفاده از قدرتش برای ایجاد فاصله با رقبا و تامین منافع امنیتی و اقتصادی‌اش است (Merz, 2026: 4). طبق سند رسمی کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۲۶، احتمال بازبینی آرایش نیروهای نظامی آمریکا در اروپا، ارائه طرح صلح ۲۸ بندی صلح اوکراین در تضاد کامل با ترجیحات دیرینه اروپا در این زمینه و تعریف نقش جدید برای واشینگتن در این بحران نه به عنوان یک متحد، بلکه به عنوان میانجی و داور، کاهش چشمگیر کمک‌های نظامی آمریکا به اوکراین از ژانویه ۲۰۲۵ و وادارسازی کشورهای اروپایی و کانادا به تامین مالی خرید تسلیحات ساخت آمریکا برای

1. Liberal International Order

اوکراین، متحدان اروپایی و در راس آن آلمان را نسبت به پیامدهای نهایی تغییر اولویت‌های واشینگتن برای امنیت‌شان مورد گذاشته است (Munich Security Report, 2026: 61-63). این ترکیبِ مشروط‌سازی و بی‌ثباتی، به‌طور قابل توجهی اعتماد عمومی در آلمان به آمریکا به‌عنوان متحدی قابل اتکا را تضعیف کرده است.

براساس آنچه گفته شد می‌توان ادعا کرد از دید آلمان، جهان امروزی بیشتر در یک بی‌نظمی^۱ به سر می‌برد که در آن توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن به‌واسطه خیزش جدی و راهبردی چین و تجدیدنظرطلبی خشن روسیه تغییر کرده و به فروپاشی نظم مطلوب این کشور انجامیده است. کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل به خصوص سیگنال‌های دریافتی از سمت آمریکا، بر درک تهدید برلین به‌شدت افزوده و آن را به سمت اتخاذ گزینه‌های بهینه‌دست‌یافتنی در مواجهه با آنها، سوق داده است. ماهیت محیط استراتژیک نیز ضعف راهبردی پایدار آلمان و اتحادیه اروپا را آشکار نموده و نبود چشم‌اندازی مستقل و منسجم را برای مدیریت روسیه و شکل‌دهی به صلح پایدار در اوکراین و به تبع آن در اروپا، برجسته نموده است. برای درک نحوه تاثیرگذاری این تحولات بر سیاست خارجی آلمان، در ادامه و در قالب چارچوب نظری استفاده شده، نخست به تاثیر آنها بر مولفه‌های داخلی (متغیرهای میانگیر) و در ادامه به تاثیر آن بر سیاست‌های اتخاذ شده در قالب جلوه‌های سیاست خارجی آلمان (متغیر وابسته) پرداخته می‌شود.

۳-۲. مولفه‌های داخلی

۳-۲-۱. باور رهبران آلمان

درک رهبران آلمان از تاثیر تعدیل گرهای ساختاری فوق بر نظم بین‌المللی مطلوب آنها یا آنچه نظم مبتنی بر قوانین می‌نامند، تاثیر به‌سزایی در تصمیم‌گیری آنها برای تغییر سیاست خارجی و امنیتی آلمان داشته است. این تعدیل گرها و از همه مهم‌تر جنگ اوکراین و اقدام روسیه، رویکردهای استراتژیک دولتمردان آلمانی را عمیقاً تغییر، و به بحث دیرینه در مورد تداوم و تغییر در سیاست خارجی آلمان، به نفع تغییر پایان داده است. به گفته دیوید ولش، تغییرات اساسی در سیاست خارجی زمانی رخ می‌دهد که رهبران سیاست‌های موجود را ناپایدار یا ناکارآمد بدانند (Welch, 2005).

برای فهم درست این درک، در ادامه به سخنان سه صدراعظم آلمان در بازه‌های زمانی متفاوت پرداخته می‌شود که روند این بررسی به خوبی نشان می‌دهد هرچه از گذشته به حال نزدیک می‌شویم، تصمیم این رهبران برای تبدیل آلمان به یک قدرت نرمال و بهره‌مند از قدرت نظامی کافی، جدی‌تر و اجرایی‌تر شده است. به‌عنوان مثال با توجه به دوران طولانی منصبِ آنگلا مرکل، باورهای وی درباره برآیندهای بین‌المللی و به‌ویژه جایگاه آلمان در آنها نیز نوعی تحول تدریجی را به خود دیده است به گونه‌ای که از سال ۲۰۱۴، با مشاهده فراز و نشیب‌های روابط فراآتلانتیک در مواجهه با بحران اول اوکراین و تبعات آن، باورهای وی دستخوش تغییر شده است. یکی از جلوه‌های این تغییر در باور آنگلا مرکل را در سخنرانی

وی در ۲۸ می سال ۲۰۱۷ در مونیخ می‌توان یافت: «زمان‌هایی که در آن می‌توانستیم کاملاً به دیگران تکیه کنیم، تا حدی به پایان رسیده است [...]». بنابراین، فقط می‌توانم بگویم که ما اروپایی‌ها باید سرنوشت‌مان را در دست‌ان خود بگیریم» (The Munich Security Report, 2020: 31).

به گفته فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر امور خارجه سابق و رئیس‌جمهور فعلی آلمان، در مقاله‌اش «نقش نوین جهانی آلمان؛ برلین گام بر می‌دارد»^۱ در نشریه فارن افرز در سال ۲۰۱۶، نظم بین‌المللی که آمریکا و اروپا بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد و حفظ کردند تحت فشار است و شکنندگی دولت‌ها و خیزش بازیگران غیردولتی، نظام چندجانبه مبتنی بر قوانین را که ضامن صلح و امنیت بوده با تهدید روبرو ساخته است (Steinmeier, 2016: 108). اشتاین‌مایر در پاسخ به انتقادات از ضعف نظامی آلمان، به تلاش کشورش برای استفاده از منابع و انرژی سیاسی‌اش برای تقویت حاکمیت قانون در روابط بین‌المللی اشاره می‌کند (Steinmeier, 2016: 110). همان‌طور که دیده می‌شود هنوز در آن سال‌ها آلمان امیدوار به حفظ نظم موجود، و استفاده از توان سیاسی و اقتصادی‌اش برای حفظ و تداوم آن است.

شولتز در سخنرانی‌اش در جلسه فوق‌العاده بوندستاگ در سال ۲۰۲۲، پایان سیاست‌های امنیتی ملایم این کشور در قالب صلح‌طلبی و سیاست تنش‌زدایی در قبال روسیه را اعلام کرد: «(۲۴) فوریه ۲۰۲۲ چرخشی در تاریخ قاره ما است. پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، با حمله به اوکراین جنگ تجاوزکارانه را با خونسردی آغاز کرده است. ما در یک دوران تاریخی زندگی می‌کنیم. و این بدان معناست که جهان پس از حمله روسیه دیگر مانند قبل نخواهد بود» (Scholz, 2022: 1). شولتز یک سال بعد در مقاله‌ای در شماره ژانویه و فوریه ۲۰۲۳ مجله فارن افرز^۲ چرخش تاریخی آلمانی را به چرخش تاریخی جهانی^۳ ارتقا بخشید و از تغییر تکنیک صفحات قدرت در جهان سخن به میان آورد (Scholz, 2023: 37). آنچه از سخنان متعدد وی برداشت می‌شود این است که آلمان تا حد زیادی از حفظ نظم لیبرال ناامید شده است، تعهدات امنیتی آمریکا برای بقای کشورش را ناکافی می‌داند، و پی‌برده است که تنها با قدرت سیاسی - اقتصادی نمی‌تواند به حیاتش و حفظ منافع ملی‌اش ادامه دهد. لذا شولتز از قصد کشورش برای ایفای نقش ضامن امنیت اروپا پرده برمی‌دارد و از آلمان به‌عنوان پلی برای پرکردن شکاف‌های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی یاد می‌کند (Scholz, 2023: 30-32).

برای فریدریش مرتس، صدراعظم کنونی آلمان، نه تنها نظم لیبرال از بین رفته، بلکه ناامیدی بسیاری پیرامون نقش آمریکا و به خصوص ترامپ در قبال امنیت و رفاه اروپا و آلمان شکل گرفته است (Merz, 2026: 2). او نه تنها روسیه را بزرگ‌ترین تهدید برای اروپا می‌داند بلکه با اذعان به افزایش فاصله دیدگاه‌های اروپایی و آمریکایی درباره امنیتی جهانی، با فراخوانی اروپا برای «کنشگری فعال» مستقل‌تر در شکل‌دهی به نظم جدید جهانی، بر لزوم تبدیل اتحادیه اروپا به «اتحاد دفاعی اروپایی» و ایفای نقش فعال آلمان هم در امنیت و هم در سیاست خارجی تأکید می‌کند (Anadolu Agency, 2025). از دید مرتس، سیاست خارجی آلمان در دهه‌های گذشته، در مقایسه با ابزارهای قدرتش، بیش از اندازه هنجاری

1. Germany's New global Role; Berlin steps up

2. Foreign Affairs

3. Globale Zeitenwende

بوده و اغلب به نقد نقض نظم بین‌المللی، تذکر، مطالبه و سرزنش بسنده کرده است. لذا میان آرمان و توانمندی‌های آن شکاف بزرگی ایجاد شده که برلین حال به دنبال بستن آن است (Merz, 2026: 5-6). بر اساس آنچه بررسی شد می‌توان گفت از سال ۲۰۱۴ یعنی بحران اول اوکراین تا به امروز، تحت تاثیر تعدیل گره‌های ساختاری، درک رهبران آلمانی از پایان نظم لیبرال قطعی و بر لزوم حرکت آلمان به سمت یک قدرت ژئوپلیتیکی بهره‌مند از قدرت نظامی تاکید شده است. امروز رهبران آلمان معتقدند که این تنها قدرت بیش از حد دولت نیست که بنیان آزادی را نابود می‌کند؛ بلکه قدرت بسیار اندک دولت نیز آن را به مسیری متفاوت اما با همان نتیجه می‌کشاند (Merz, 2026: 7). هرچند هنوز این رهبران برای ممانعت از شکل‌گیری مجدد مسئله آلمان، به این افزایش قدرت و نظامی شدن، بُعدی کاملاً اروپایی می‌دهند و هرگونه خیال‌پردازی‌های هژمونیک را انکار می‌کنند.

۳-۲-۲. فرهنگ راهبردی آلمان

یکی دیگر از مولفه‌های کلیدی داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی آلمان، فرهنگ راهبردی دموکراتیک این کشور است که رگه‌های مهمی از آن، در دو سند راهبردی منتشر شده از سوی این کشور در سال ۲۰۲۳ دیده می‌شود. به عنوان مثال در سند امنیت ملی با عنوان «دفاعی. مقاوم. پایدار. امنیت یکپارچه برای آلمان؛ استراتژی امنیت ملی»^۱ آلمان با ذکر عوامل موثر بر افول نظم مطلوبش نظیر اقدامات تهاجمی روسیه، بحران‌های اقلیمی، ناامنی دریایی، جرایم سازمان یافته، حملات سایبری، تسلیحات کشتار جمعی، و رقابت‌های فناورانه مخرب، مسئولیت ویژه‌ای را برای خود در اروپا و در سطح بین‌المللی برای صلح، امنیت، رفاه و ثبات قائل شده است (Nationale Sicherheitsstrategie, 2023: 19-20). در سند دوم یا سند دفاعی با نام «رهنمودهای سیاست دفاعی»^۲ که در سال ۲۰۲۳ منتشر شده است، عنوان شده که برای حفظ معماری امنیتی اروپا و نظم مبتنی بر قوانین، ممکن است نیاز به اقدام نظامی باشد و بوندسور ابزار اصلی چنین سیاستی خواهد بود (Verteidigungspolitische Richtlinien, 2023: 8-11).

در کنار اسناد رسمی فوق، نشانه‌هایی دیگر از فرهنگ راهبردی آلمان را می‌توان در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال‌های ۲۰۲۰، ۲۰۲۲، و ۲۰۲۶ حتی با صراحت بیشتر مشاهده کرد: در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۰ از تغییر گسترده درک آلمان از نظم و حرکت آن از گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر»^۳ (مامور خادم) به سمت «اقدام عملی بیشتر» (مسئول ناظم) سخن به میان آمده است (The Munich Security Report, 2020). یا در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۲ نویسندگان به نقد ایده اصلی آلمان در سیاست خارجی یعنی تغییر سیاست کشورهای دیگر از طریق تجارت و وابستگی متقابل - مشخصاً سیاست آلمان در قبال روسیه و چین برای سال‌های طولانی - پرداخته و با تاکید بر لزوم اقدام عملی آلمان، معتقدند وابستگی متقابل نه تنها تعارض را از بین نبرده است بلکه به جای افزایش

1. Wehrhaft. Resilient. Nachhaltig. Integrierte Sicherheit für Deutschland; Nationale Sicherheitsstrategie

2. Verteidigungspolitische Richtlinien

3. Mehr Macht, Mehr Verantwortung

«به هم پیوستگی»^۱، راه را به سوی «عصر بی‌صلحی»^۲ هموار کرده است (The Munich Security Report, 2022: 14-30).

در گزارش امنیتی کنفرانس مونیخ در سال ۲۰۲۶ آمده که آلمان و اروپا دیگر نمی‌توانند به ایالات متحده آمریکا به عنوان ضامن امنیتی تکیه کنند و آنها باید خود بار اصلی امنیت شان را عهده‌دار شوند (The Munich Security Report, 2022: 62). این بدان معناست که بر خلاف دو گزارش قبلی، آلمان رسماً می‌پذیرد که دیگر چتر امنیتی آمریکا تضمین شده نیست و باید به سمت خوداتکایی و قدرت نظامی برود تا یک سیاست خارجی موفق داشته باشد و از خود و نظم مطلوبش دفاع کند (The Munich Security Report, 2022: 31). جان کلام گزارش این است: امنیت بدون قدرت سخت ممکن نیست و آلمان چاره‌ای ندارد تا تحت تاثیر تعدیل گره‌های ساختاری از یک قدرت غیرنظامی با محوریت اقتصاد و قدرت نرم به یک قدرت ژئوپلیتیکی نظامی تغییر یابد.

فرهنگ راهبردی جدید	فرهنگ راهبردی قدیمی
نظم مبتنی بر توازن قدرت	نظم مبتنی بر قوانین و حقوق
قدرت نظامی به عنوان ابزار سیاست	قدرت اقتصادی به جای قدرت نظامی
خودمختاری راهبردی و استقلال از آمریکا	وابستگی امنیتی به آمریکا
نظم لیبرال اروپایی مبتنی بر قدرت سخت و اجبار	نظم لیبرال مبتنی بر قدرت نرم و اجماع‌سازی

جدول ۱. تحول فرهنگ راهبردی آلمان بعد از Zeitenwende (منبع: نویسنده)

۳-۲-۳. رابطه دولت جامعه

در آلمان فدرال، رابطه دولت و جامعه از طریق نظام حزبی منسجم و منضبطی که به دولت ائتلافی این کشور شکل داده است تنظیم می‌شود. با توجه به این واقعیت، می‌توان میزان هماهنگی میان دولت و جامعه را بر حسب سطح انطباق دیدگاه‌های دولت با برنامه احزابی که دولت ائتلافی را تشکیل داده‌اند سنجید و برنامه‌های حزبی، انعکاس خوبی از رابطه دولت-جامعه می‌تواند باشد.

از مهم‌ترین اسناد حزبی در آلمان، سند دولت‌های ائتلافی است که در آن خطوط عمل دولت و برنامه راهبردی آن مشخص می‌شود. در سند ائتلافی دولت کنونی آلمان بر تقویت توان دفاعی واقعی کشور، افزایش قدرت بازدارندگی ارتش، تغییر نگرش سنتی آلمان به هزینه‌های نظامی و افزایش قابل توجه بودجه دفاعی، ساختن اروپای قوی‌تر در امنیت و دفاع ضمن پایبندی محکم به ناتو و اتحاد با ایالات متحده،

1. Interconnectivity
2. Age of unpeace

تاکید شده است. این سند نشان‌دهنده یک «تغییر استراتژیک بنیادین» در سیاست دفاعی و امنیتی آلمان است: از رویکرد محدود و انفعالی به دفاع فعال و مشارکت راهبردی در امنیت اروپا و ناتو. ائتلاف تلاش دارد با افزایش منابع، بازسازی ساختارهای راهبردی و تقویت پایگاه سیاسی- نظامی آلمان، این کشور را به عامل بازدارنده و کلیدی در امنیت اروپایی و فراآتلانتیکی تبدیل کند (Koalitionsvertrag von CDU, CSU und SPD, 2025: 125-136).

قوی‌ترین فراکسیون پارلمانی امروزی آلمان یعنی اتحاد دموکرات مسیحی / اتحاد سوسیال مسیحی (CDU/CSU) از نقش فعال‌تر آلمان در نظم جهانی و کاهش وابستگی صرف به آمریکا اما تداوم همکاری با آن حمایت می‌کند. در برنامه انتخاباتی این فراکسیون بر دفاع مستقل اروپا از خود، تقویت بنیادین ارتش آلمان تا رسیدن به آمادگی رزمی، هزینه کرد ۲ درصد تولید ناخالص داخلی به‌عنوان حداقل هزینه‌های دفاعی، افزایش خدمت سربازی و ایجاد یک ذخیره عملیاتی قوی، داشتن یک صنعت دفاعی با عملکرد بالا در آلمان و اروپا ضمن تعریف پروژه‌های دفاعی در این زمینه با همکاری فرانسه و لهستان تأکید شده است (CDU, Wahlprogramm, 2025: 61-72). در سخنان اخیر فریدریش مرتس (رهبر حزب CDU و صدراعظم کنونی) تأکید شده که ارتش آلمان باید قدرتمندتر و در اروپا برجسته باشد و حمایت مالی کلانی دریافت کند (Le Monde, 2025).

طبق برنامه انتخاباتی ۲۰۲۵ حزب سوسیال‌دموکرات (SPD)، قدرت نظامی و دیپلماسی دو روی یک سکه هستند. این برنامه ضمن تأکید بر ایجاد یک اتحادیه دفاعی اروپایی، خواستار سرمایه‌گذاری بیشتر در زمینه دفاعی و امنیتی از سوی آلمان، ایجاد صندوق ویژه نیروهای مسلح آلمان، افزایش هزینه‌های دفاعی به بیش از دو درصد از تولید ناخالص داخلی، حفظ ناتو به‌عنوان سنگ بنای همکاری فراآتلانتیکی و عنصر ضروری برای امنیت اروپا، و قصد برای راه‌اندازی یک سرویس نظامی جدید و انعطاف‌پذیر مبتنی بر مشارکت داوطلبانه و همسو با نیازهای بوندس‌ور با هدف ایجاد یک ذخیره پایدار برای ارتش آلمان است. این حزب از تصمیمات دولت آلمان برای ایجاد فرماندهی جدید دریای بالتیک در روستوک، توسعه سلاح‌های جدید اروپایی (رویکرد تهاجمی دوربرد اروپایی، ELSA)، و راه‌اندازی طرح سپر آسمانی اروپا (ESSI)، حمایت کرده و استقرار موشک‌های میان‌برد ایالات متحده در غرب آلمان را، پاسخی به وضعیت امنیتی فعلی می‌داند (SPD, Regierungsprogramm, 2025: 57-66).

در برنامه انتخاباتی ۲۰۲۵ حزب سبزهای آلمان (Bündnis 90/Die Grünen) امنیت و سیاست دفاعی نه صرفاً به‌عنوان «قدرت نظامی» بلکه به‌عنوان ابزار حمایت از صلح، آزادی و نظم مبتنی بر قواعد بین‌المللی تعریف شده است. برنامه بر تقویت سیاست دفاع مشترک اروپایی و افزایش توان استراتژیک آن در زمینه امنیت و دفاع، و مدرن و توانمندسازی بوندس‌ور برای پاسخ‌گویی به تهدیدات مدرن تأکید دارد. طبق برنامه، سیاست حزب سبزها دیگر محدود به صلح‌طلبی مطلق گذشته نیست، بلکه پذیرای نیاز به ارتش توانمند و دفاعی است (Bündnis 90/Die Grünen, Regierungsprogramm, 2025: 145-156).

برنامه انتخاباتی حزب دموکرات‌های آزاد آلمان (FDP) معتقد است «چرخش تاریخی» برای آلمان با تهاجم روسیه به اوکراین شروع شده و آلمان باید نه صرفاً از طریق دیپلماسی دسته‌چک بلکه با یک رویکرد

نظامی فعال برای تامین امنیت‌اش اقدام کند. حزب خواستار تقویت ساختارهای امنیتی و دفاعی اروپایی در چارچوب ناتو، افزایش توانایی بازدارندگی و پشتیبانی دفاعی آلمان، تقویت بودجه و تجهیزات ارتش برای تبدیل آن به قوی‌ترین نیروی نظامی متعارف در اروپا، و ایجاد ارتش متشکل از نیروهای حرفه‌ای یا داوطلبانه با ذخیره‌های کارآمد است (FDP, Alles lässt sich ändern, Wahlprogramm, 2025: 46-51).

برنامه انتخاباتی حزب بدیل برای آلمان (Alternative für Deutschland) هم به صراحت بر بازسازی کامل توان دفاعی آلمان تاکید دارد و معتقد است که دولت با احیای توان مستقل دفاعی آلمان باید بوندس‌ور را به وضعیتی بازگرداند که قادر به دفاع موثر از کشور باشد. طبق برنامه، سیاست خارجی آلمان باید مبتنی بر سیاست واقع‌گرایانه و منافع واقعی ملی باشد و اولویت را به خودآگاهی قدرت آلمان بدهد تا تفسیرهای اروپایی یا فراآتلانتیکی (AfD, Wahlprogramm, 2025: 86-93).

بررسی فوق به خوبی نشان می‌دهد که در بحث رابطه بین دولت-جامعه و در آینه مطالبات حزبی، اجماع بالایی بر تغییر نقش نظامی آلمان، احیای بوندس‌ور، افزایش چشمگیر بودجه آن، ایجاد اتحادیه دفاعی اروپایی، و بازنگری در روابط با ناتو ضمن حفظ اهمیت و جایگاه آن وجود دارد.

حزب	رویکرد به دفاع/ارتش	نظم جهانی مطلوب
CDU/CSU	تقویت بوندس‌ور، سرمایه‌گذاری دفاعی	همکاری قوی با غرب، نقش فعال آلمان/اروپا
SPD	ارتقا ارتش + حمایت از ناتو	همکاری غربی / اتحادیه دفاعی اروپایی
سبزها	ارتقا ارتش + تقویت دفاعی EU	امنیت اروپایی مشترک
FDP	هزینه کرد ۲ درصد تولید ناخالص داخلی برای دفاع + قدرت نظامی قوی	نظم بین‌المللی لیبرال، ناتو
AfD	تقویت بوندس‌ور + نگاه ملی‌گرا	اولویت حاکمیت ملی، انتقاد از ناتو
Die Linke	مخالف نظامی‌گری	صلح بدون ناتو

جدول ۲. نگاه احزاب آلمانی به دفاع/ارتش (منبع: نویسنده)

۳-۲-۴. نهادهای داخلی

آلمان تاثیر تعديل گره‌های ساختاری سه تحول عمده نهادی را نشان می‌دهد:

احیای بوندس‌ور و تشدید ماموریت‌های نظامی: در سند دفاعی ۲۰۲۳ «رهنمودهای سیاست دفاعی» به صراحت قید شده برای حفظ معماری امنیتی اروپا و نظم مبتنی بر قوانین، ممکن است نیاز به اقدام نظامی باشد و بوندس‌ور ابزار اصلی چنین سیاستی خواهد بود (Verteidigungspolitische Richt-).

linien, 2023: 8-11). آلمان همچنین به تعهدش به ناتو مبنی بر تخصیص ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی به تقویت امور دفاعی‌اش عمل کرد و با تغییر در سیاست دفاعی آلمان و احیای بوندس ور ۱۰۰ میلیارد یورو را در بودجه فدرال ۲۰۲۲ برای سرمایه‌گذاری‌های لازم و پروژه‌های تسلیحاتی تخصیص داد (Scholz, 2022: 3-4). آلمان به این عدد بسنده نکرد و در اجلاس سران ناتو در لاهه در ژوئن ۲۰۲۵، متعهد شد تا سال ۲۰۳۵ بودجه تخصیصی برای تقویت توان نظامی‌اش را به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش دهد (۳/۵ درصد هزینه تامین تسلیحاتی و ۱/۵ درصد صرف کارهای امنیتی) (Merz, 2026: 7).

علاوه بر اقدامات فوق، آلمان با تغییر قانون اساسی‌اش، ارسال تسلیحات با منشاء آلمانی به اوکراین را ممکن ساخته و بر طیف گسترده‌ای از اقدامات در قبال ناتو نظیر تعهد دفاعی متقابل بر اساس ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی، تعهد به بند کمک متقابل اتحادیه اروپا در ماده ۴۲ معاهده اتحادیه اروپا و تعهد به کمک متقابل با فرانسه بر اساس ماده ۴ معاهده آخن، انجام مسئولیت‌ها به‌عنوان یک مرکز لجستیکی در قلب اتحادیه، تقویت قابلیت‌های دفاع هوایی در چارچوب ناتو از جمله بال شرقی ناتو، اعزام نیروی نظامی به لیتوانی (برای اولین بار بعد از ۱۹۴۵ اعزام نیرو در خاک اروپا)، تسهیل همکاری هرچه بیشتر صنعت امنیتی و دفاعی آلمان با شرکا، سرمایه‌گذاری در زمینه‌هایی از جمله حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی، قابلیت‌های سایبری، دیپلماسی موثر، پیشگیری و امداد رسانی، افزایش تاب‌آوری در برابر بلایای طبیعی، افزایش کمک‌های بشردوستانه و همکاری‌های توسعه‌ای، و گسترش و تقویت قابلیت‌های سایبری و فضایی اقدام ورزیده است (Nationale Sicherheitsstrategie, 2023: 30-35).

انتشار سند امنیت ملی آلمان: برای اولین بار این سند با عنوان «دفاعی. مقاوم. پایدار. امنیت یکپارچه برای آلمان؛ استراتژی امنیت ملی» در ۱۴ ژوئن ۲۰۲۳ منتشر گردید. این استراتژی، به چارچوبی بینابخشی در آلمان برای همکاری‌های دفاعی، امنیت سایبری، تاب‌آوری و توسعه‌ای رسمیت بخشید و بازدارندگی، مهار و آمادگی نظامی را به‌عنوان عناصر اصلی سیاست امنیتی این کشور نهادینه کرد (Shojaie, et al, ۲۰۲۵: ۴۰۳).

ایجاد شورای امنیت ملی به‌جای شورای امنیت فدرال: شورای امنیت فدرال نهاد محدود بود که تمرکز اصلی‌اش بر تصمیم‌گیری درباره صادرات تسلیحات بود و هیچ نوع هماهنگی بینابخشی نظام‌مند ایجاد نمی‌کرد. شورای امنیت ملی به‌عنوان نهادی فراگیر، هماهنگ‌کننده، فرابخشی، و راهبردی از ۱ ژانویه سال ۲۰۲۶ کار خود را با تمرکز بر وظایفی چون ۱. هماهنگی سیاست امنیتی یکپارچه (مشمول بر امنیت داخلی، امنیت خارجی، امنیت اقتصادی، امنیت دیجیتال، و دفاع)، ۲. تدوین و تحلیل وضعیت کلی امنیت با گردآوری، تجزیه و تحلیل و ایجاد یک تصویر کلی از وضعیت امنیت در سطوح مختلف، ۳. برنامه‌ریزی استراتژیک و آینده‌نگری با پیش‌بینی تهدیدات آینده، استراتژی‌سازی و ارزیابی سناریوهای مختلف، ۴. جمع‌بندی و ارائه پیشنهاد برای تصمیم‌گیری سیاسی، و ۵. تقویت تاب‌آوری در برابر بحران‌ها و شوک‌ها آغاز کرده است (Deutscher Bundestag, 2025).

۳-۳. جلوه‌های سیاست خارجی آلمان

سیاست خارجی آلمان فدرال در دهه اخیر بر حسب برآیندهای بین‌المللی ناشی از تعامل راهبردهای کلان قدرت‌های بزرگ، چهار جلوه عینی از خود بروز داده است. این جلوه‌های چهارگانه حاکی از وقوع تغییراتی در سیاست خارجی این کشور بوده‌اند:

۳-۳-۱. نوسان وابستگی امنیتی به ایالات متحده در عین آسیب‌پذیری تجاری/اقتصادی

پس از اشغال کریمه توسط روسیه در سال ۲۰۱۴، مشارکت فراآتلانتیکی فراتر از همگرایی اروپایی، به مهم‌ترین جلوه سیاست خارجی آلمان، تبدیل شد و ناتو، فراتر از سیاست دفاعی و امنیتی مشترک و دیگر طرح‌های دفاعی در اروپا نظیر ایده ارتش اروپایی و پسکو، به صورت حیاتی‌ترین ستون امنیت آلمان و سیاست‌های دفاعی آن درآمد و با تجاوز مجدد روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ این روند شدت گرفت. با این حال همان‌طور که در بخش‌های قبلی گفته شد دولت دوم ترامپ با اقداماتش به‌خصوص در قبال بحران اوکراین و رابطه با روسیه و نیز تردیدش نسبت به ناتو، آلمان را نسبت به پیامدهای نهایی تغییر اولویت‌های واشینگتن برای امنیت‌اش دچار تردید کرده است (Munich Security Report, 2026: 61-63). در کنار این نوسان، بازگشت ترامپ به کاخ سفید، امکان جنگ تجاری با آمریکا برای اقتصاد اروپا و آلمان را بیش از پیش کرده است. ترامپ قوانین تجارت جهانی و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول را علیه ایالات متحده می‌داند. لذا هرگونه کاهش در تعامل ایالات متحده با این سازمان‌ها، اختلالاتی در تجارت جهانی و نظم اقتصادی بین‌المللی مطلوب آلمان ایجاد می‌کند (Bohrn, Walkenhorst, 2024: 5-6).

۳-۳-۲. بازنگری بنیادین در سیاست نگاه به شرق

سیگنال‌های سیستمی درباره افزایش تهدیدهای ناشی از تهاجم روسیه به اوکراین را می‌توان مهم‌ترین عامل بازنگری اساسی در سیاست نگاه به شرق برشمرد چراکه با سوق دادن آلمان به سمت نوعی واقع‌گرایی باعث شده است این کشور به‌جای تفاهم و تبادلات اقتصادی، نوعی معماری امنیتی اروپایی را بر اساس بازدارندگی نظامی و انزوای سیاسی و اقتصادی روسیه طراحی کند (Roth, 2022: 6-7). این بازنگری از سیاست برلین در قبال روسیه فراتر می‌رود و مستلزم زیرسوال بردن مفهوم وابستگی متقابل مثبت اقتصادی با چین و کاهش وابستگی‌های کلیدی آلمان به این کشور در قالب سیاست «ریسک‌زدایی» است. اگر تا سال‌های قبل، درک تهدید آلمان از چین بیشتر ژئواکونومیکی بود، تشدید رقابت‌ها از سوی پکن در عرصه بین‌المللی، ارزش‌های مطلوب و نظم چندجانبه مبتنی بر قوانین را تضعیف و چین را به تهدیدی فوری برای آلمان تبدیل نموده است (China Strategie der Bundesregierung, 2023: 11-13).

۳-۳-۳. تأکید بر همگرایی اروپایی و دفاع مستقل اروپایی

«سیاست پیوند با غرب» بعد از جنگ جهانی دوم، راهی برای برلین برای پشت سر گذاشتن «سیاست راه خاص» دوره ویلهلم دوم و هیتلر بود و به همین خاطر، کنراد آدنauer ادغام در غرب را به بخشی از دلیل وجودی

آلمان تبدیل کرد. بعد از اتحاد مجدد هم، آلمان همچنان حامی سرسخت دو پروژه مهم همکاری با غرب باقی ماند: ناتو و همگرایی اروپایی (Blumenau, 2022: 1898-1899). تعهد آلمان به یکپارچگی اروپایی، هم در جریان بحران یورو، و هم در جریان بحران اوکراین مشهود است. برلین در بحران اول برای حفظ یکپارچگی اروپایی با ایجاد یک صندوق کمک اروپایی و اشتراک بدهی - یا اوراق قرضه یورو - موافقت کرد که به معنای عبور از یکی از خطوط قرمز اقتصادی بسیار مهم بود (Siddi, 2018:41) و با ارسال تسلیحات به اوکراین یعنی یک کشور درگیر جنگ، از یکی دیگر از اصول سیاست خارجی‌اش یعنی عدم دخالت در منازعات به علت تأمین تسلیحات عبور کرد و گامی دیگر برای ادغام بیشتر در سیاست امنیتی و دفاعی اروپا برداشت (Blumenau, 2022: 1900).

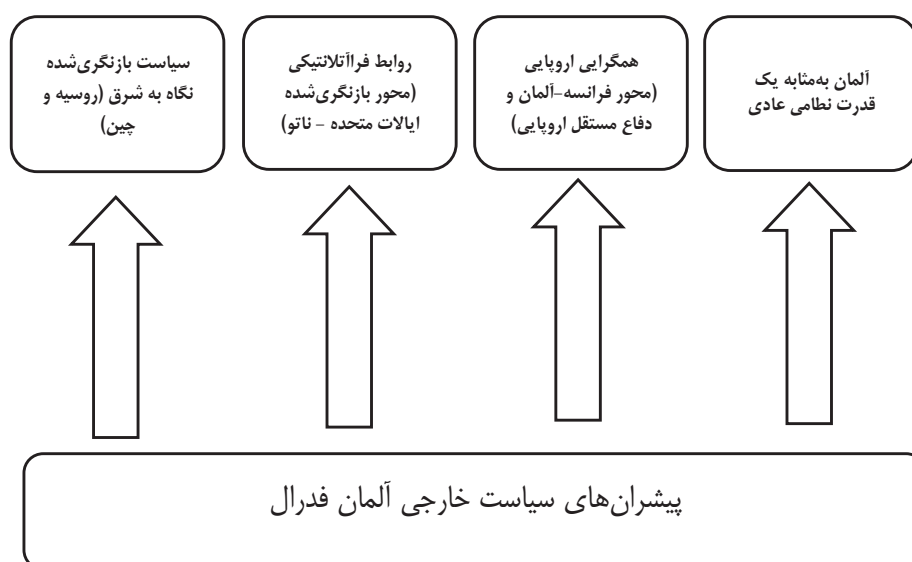
۳-۳-۴. معرفی آلمان به مثابه یک قدرت عادی نظامی

قبل از سال ۱۹۹۱، آلمان یک دولت مدرن، و فعال و اغلب تهاجمی هژمونی طلب بود. این رویکرد در قالب «سیاست راه خاص» دو جنگ ناکام را برای برلین در پی داشت و سبب شد تا آلمان بعد از جنگ جهانی دوم به علت محدودیت‌های تسلیم بدون قید و شرط، محدودیت‌های ناشی از جنگ سرد، و سرخوردگی از میراث نازی‌ها و بی‌اعتباری قدرت نظامی، فضایی برای اعمال قدرت نداشته باشد و از «سیاست راه خاص» دست کشیده و به سیاست «نه دیگر هرگز تنها» روی آورد و به گفته فرانک والتر اشتاین‌مایر، این کشور هر زمان که امکان داشت، قانون را به قدرت ترجیح داد. این روند در باور رهبران آلمان، نهادهای داخلی آن، فرهنگ راهبردی لیبرالی که بیش از هفت دهه تجربه کرده بود و روابطی که میان دولت و جامعه‌اش وجود داشت، آشکارا قابل مشاهده بود (Blumenau, 2022: 9-11).

اما با گذشت زمان و به دنبال فشارها بر آلمان برای مدیریت بحران یورو در سال ۲۰۰۸، و البته موفقیت این کشور در راهبری مدیریت این بحران، بحث‌ها درباره تبدیل این کشور به یک بازیگر عادی و پذیرش نقش رهبری و مسئولیت بین‌المللی متناسب با جایگاهش به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادها و پرجمعیت‌ترین کشورهای اروپا شروع شد. این بحث‌ها، با فشار دولت اوباما به ویژه از سال ۲۰۱۴ به بعد بر آلمان برای افزایش بودجه دفاعی تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی، تشدید و به طرح گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر» از سوی محافل سیاسی این کشور منتج گردید که دال گفتمانی اصلی آن افزایش قدرت نظامی آلمان براساس اصل مسئولیت‌پذیری در دل ناتو و اتحادیه اروپا بود. با بحران کریمه در سال ۲۰۱۴، این مباحث گفتمانی تبدیل به یک روند اجرایی در محافل امنیتی و سیاست خارجی این کشور برای بازنگری نقش آلمان گردید و روسای جمهور، صدراعظم‌ها، و وزرای مختلف خواستار آمادگی این کشور برای پذیرش مسئولیت و رهبری بین‌المللی بیشتر شدند.

با این حال، در سیاست‌های دفاعی، تغییر چندانی حاصل نشد و تردید در مورد استفاده از ابزار نظامی همچنان ادامه یافت. چرخش تاریخی اعلامی از سوی شولتس، گامی مهم در عبور برلین از گفتمان «مسئولیت بیشتر قدرت بیشتر» به سمت یک قدرت مدرن بهره‌مند از قوای نظامی دارای قدرت بازدارندگی بود که توسط دولت مرتس نیز ادامه یافت (Blumenau, 2022: 15-16). مجموعه اقدامات آلمان در این

زمینه از سال ۲۰۲۲ تا به امروز که در بالا به آنها اشاره شد، تحولی جدی در استراتژی نظامی آلمان و حرکت آن به سمت دفاع و بازدارندگی را نشان می‌دهد و می‌توان ادعا کرد برای اولین بار از زمان نازی‌ها، شاهد مسلح شدن مجدد آلمان هستیم (Fine and Carlyon, 2024: 4).



نمودار ۲. پیشران‌های سیاست خارجی آلمان (منبع: نویسنده)

۴. چرخش تاریخی و روابط آلمان با جمهوری اسلامی ایران

روابط آلمان و جمهوری اسلامی ایران به رغم پیشینه تاریخی مثبت، عمدتاً تحت تاثیر متغیرهای سطح سیستمی شکل گرفته است و در عین حال، عوامل فروسیستمی چون تحولات سیاست داخلی، در تعدیل یا تشدید اثرات فشارهای سیستمی نقش داشته‌اند (Shojaie, et al., 2025: 410). اگر بزرگترین تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان را جنگ اوکراین و حمله نظامی روسیه به این کشور لحاظ کنیم، نقش ایران در این جنگ و حمایت دیپلماتیک- تسلیحاتی از روسیه، مهم‌ترین عامل تغییر سیاست برلین در قبال جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر به حساب می‌آید (چه این نقش واقعی باشد یا برساخته، در خروجی آنچه رخ داده بی‌تاثیر است).

این نقش منتسب به جمهوری اسلامی ایران، باعث گردید تا درک تهدید آلمان از تهران از یک تهدید غیرمستقیم (علیه خاک اروپا و آلمان)، غیرفوری، و با اولویت کم تا متوسط به یک تهدید فوری، مستقیم (علیه خاک اروپا و آلمان)، و با اولویت بالا تغییر یابد. از سوی دیگر، تعمیق همکاری بین تهران و پکن (به‌عنوان دومین تعدیل‌گر ساختاری موثر بر سیاست خارجی آلمان) نیز در چارچوب تغییر صف‌بندی‌های ژئوپلیتیکی سیستمی درک شده است. از دید برلین، این همگرایی بین تهران و پکن و تهران و مسکو، صرفاً محصول مصلحت تاکتیکی نیست، بلکه نشان‌دهنده یک صف‌بندی استراتژیک و ایدئولوژیک عمیق‌تر علیه غرب سیاسی به رهبری آمریکا و متحدانش از جمله آلمان است.

علاوه بر این، تصویر سنتی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه به‌عنوان دشمن اسرائیل و عامل بی‌ثبات‌کننده منطقه‌ای نزد نخبگان سیاسی آلمان نیز، به‌شدت تحت تأثیر تعدیل‌گرهای ساختاری فوق، قرار گرفته است. این تصویر بعد از حمله حماس به اسرائیل در سال ۲۰۲۳ و در ادامه آن جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران و حمایت بی‌چون و چرای برلین از اسرائیل، تیره‌تر شده و با تأثیرگذاری بر متغیرهای میانی چون افکار رهبران، نهادهای داخلی، و احزاب، به سیاستی انجامیده که می‌توان آن را گذر از تعامل به تقابل نامید.

در چارچوب این تقابل، آلمان به پیشران مجموعه‌ای از اقدامات شدید اقتصادی، دیپلماتیک، امنیتی و تحریمی در اتحادیه اروپا، علیه تهران تبدیل شده است. تعطیلی مراکز اسلامی جمهوری اسلامی ایران در آلمان، تحریم‌های شورای اتحادیه اروپا علیه سپاه، وزارت دفاع و چندین فرد و نهاد دیگر در سال ۲۰۲۴ به اتهام انتقال سلاح به روسیه، حمایت بی‌دریغ از اسرائیل، معرفی ایران در ژوئیه ۲۰۲۴ توسط احزاب مختلف حاضر در بوندس‌تاگ به‌عنوان دشمن آلمان، ایفای نقش کلیدی در تحریم‌های حقوق بشری اتحادیه اروپا علیه تهران، حمایت از تعیین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌عنوان یک سازمان تروریستی، حمایت از بیانیه شورای همکاری خلیج فارس - اتحادیه اروپا که در ماده ۴۶ به جزایر ایرانی به‌عنوان «اشغالی» اشاره می‌کند، محدود کردن تجارت و صدور بیانیه‌های دیپلماتیک با لحنی تند توسط مقامات ارشد آلمانی، نمونه‌هایی از این نوع اقدامات است (Shojaie, et al., 2025: 411-412).

تأثیر تجمعی این رویدادها، استدلال اصلی نظری این مقاله را تقویت می‌کند: حمله روسیه به اوکراین، به‌عنوان مهم‌ترین تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان و حمایت جمهوری اسلامی ایران از روسیه در این جنگ (برساخته یا واقعی) با تأثیر بر متغیرهای میانگیر نظیر ادراک رهبران، نقش احزاب، و بازیگران نهادی، با افزایش درک تهدید آلمان از ایران، منجر به سطح بی‌سابقه‌ای از رویارویی در ابعاد مختلف و عبور از سیاست تعامل به سیاست تقابل در قبال جمهوری اسلامی ایران شده است. برای همین می‌توان انتظار داشت آلمان با نادیده گرفتن پیوندهای تاریخی و علایق اقتصادی در ایران، از موضع تعاملی گذشته خود عبور کرده و سیاستی خصمانه‌تر، و پیشگیرانه‌تر در قبال جمهوری اسلامی ایران در پیش گیرد.

نتیجه‌گیری

چرخش تاریخی آلمان در طی بیش از یک دهه اخیر به بحث‌های متعددی درباره آینده و جایگاه آلمان در اروپا و جهان دامن زده است و در این مقاله تلاش شد تا با تحلیلی بر پایه نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک، به این پرسش که «چرا سیاست خارجی آلمان با چرخش از نقش‌آفرینی به‌عنوان مأمور خادم به مسئول حافظ نظم بین‌المللی، امنیت‌بنیان شده است؟» با این فرضیه که تحولات محیط بین‌المللی در دوره ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۵ به گونه‌ای به نقش «باورهای رهبران، فرهنگ استراتژیک، رابطه جامعه- دولت و نهادهای داخلی آلمان» در پیشبرد سیاست خارجی این کشور شکل داده است که باعث تقویت جایگاه ملاحظات امنیتی در راهبرد کلان سیاست خارجی آن شده‌اند، پاسخ داده شود.

برای عملیاتی‌سازی این فرضیه، در گام نخست، بر اساس اظهارات رهبران آلمان و اسناد بالادستی

منتشره، مولفه‌های ساختاری و سیگنال‌های سیستمی به‌عنوان متغیرهای مستقل بررسی شد. بررسی‌ها نشان می‌دهد از دید آلمان، تجدیدنظرطلبی روسیه، خیزش تهاجمی چین، بازگشت به سیاست قدرت‌های بزرگ و رقابت قدرت، و ایالات متحده تحت رهبری ترامپ، از مهم‌ترین تعدیل‌گرهای ساختاری هستند که «توزیع نسبی قدرت و قطبیت برآمده از آن» را در سطح سیستمی تغییر داده‌اند. لذا کیفیت سیگنال‌های برخاسته از نظام بین‌الملل، و ماهیت محیط استراتژیک، بر درک تهدید برلین به شدت افزوده و آن را به سمت اتخاذ گزینه‌های بهینه دست‌یافتنی در مواجهه با این تهدیدات سوق داده است.

در گام دوم، به تاثیر تعدیل‌گرهای ساختاری (متغیرهای مستقل) بر مولفه‌های داخلی (متغیرهای میانگیر) پرداخته شد. بررسی انجام شده نشان می‌دهد، این تعدیل‌گرها به‌واسطه تغییر افکار رهبران، تغییر سیاست خارجی آلمان را تسریع کرده‌اند. برای فهم درست تغییر افکار رهبران آلمان، به سخنان چهار صدراعظم این کشور در بازه‌های زمانی متفاوت پرداخته شد و مشخص گردید از سال ۲۰۱۴ یعنی بحران اول اوکراین تا به امروز، درک رهبران آلمانی از پایان نظم لیبرال قطعی و بر لزوم حرکت آلمان به سمت یک قدرت ژئوپلیتیکی بهره‌مند از قدرت نظامی البته با بعدی کاملاً اروپایی تاکید شده است. در خصوص تاثیر تعدیل‌گرهای مذکور بر فرهنگ راهبردی آلمان، بررسی اسناد مختلف نشان می‌دهد که آلمان محیط بین‌المللی را درگیر افزایش رقابت سیستمی، چند قطبی‌تر و کمتر با ثبات ارزیابی می‌کند، لذا تغییر گسترده درک آلمان از نظم و گذار آن از گفتمان «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر» (مامور خادم) به «اقدام عملی بیشتر» (مسئول ناظم) رخ داده است.

در ادامه بررسی تاثیر تعدیل‌گرهای ساختاری بر دیدگاه‌های احزاب و برنامه آنها برای انتخابات نشان می‌دهد، مردم از اهداف کلی سیاست خارجی و امنیت ملی کشور خود حمایت می‌کنند و برنامه‌های حزبی، انعکاس خوبی از رابطه دولت-جامعه می‌تواند لحاظ شود. و در پایان، بررسی اسناد کلان روابط بین‌المللی آلمان سه تحول عمده نهادی در این کشور در پاسخ به تعدیل‌گرهای ساختاری را نشان می‌دهد: احیای بوندس‌ور و تشدید ماموریت‌های نظامی، انتشار سند امنیت ملی آلمان، و ایجاد شورای امنیت ملی به‌جای شورای امنیت فدرال.

در گام سوم، جلوه‌های سیاست خارجی آلمان به‌عنوان متغیر وابسته تحلیل شد. بر اساس تحلیل انجام شده، سیاست خارجی آلمان فدرال در دهه اخیر بر حسب واکنش به برآوردهای بین‌المللی ناشی از تعدیل‌گرهای ساختاری، در چهار محور روابط فراآتلانتیکی، سیاست نگاه به شرق، همگرایی اروپایی، و ایفای نقش به عنوان یک قدرت عادی نظامی، تغییرات مهمی را از خود نشان می‌دهد. در حوزه روابط فراآتلانتیکی تردیدها به چتر امنیتی آمریکا به تعمیق شکاف فراآتلانتیکی انجامیده هرچند هنوز این روابط و ناتو، ستون فقرات امنیتی آلمان را تشکیل می‌دهند. تشتت در محور فراآتلانتیکی، آلمان را واداشته تا بیش از پیش به فکر دفاع مستقل اروپایی باشد. اما مهم‌ترین تحول، اجماع نخبگانی و ساختاری در این کشور برای معرفی آن به مثابه یک قدرت عادی نظامی است.

در راستای سودمندی هرچه بیشتر مقاله، در گام چهارم نگاهی گذرا به پیامدهای تغییر در سیاست خارجی آلمان بر روابطش با تهران شده است. طبق بررسی انجام شده، حمله روسیه به اوکراین، به‌عنوان مهم‌ترین

تعدیل‌گر ساختاری سیاست خارجی آلمان و حمایت جمهوری اسلامی ایران از روسیه در این جنگ (برساخته یا واقعی) با تأثیر بر متغیرهای میانگیر نظیر ادراک رهبران، نقش احزاب، و بازیگران نهادی، با افزایش درک تهدید آلمان از ایران، منجر به سطح بی‌سابقه‌ای از رویارویی در ابعاد مختلف و عبور از سیاست تعامل به سیاست تقابل در قبال جمهوری اسلامی ایران شده است.

در پایان شایسته است به محدودیت‌های این پژوهش و مواردی برای پژوهش‌های آتی اشاره شود. بررسی ابعاد ژئواکونومیک تغییر سیاست خارجی آلمان، چه از منظر پیشران‌های اقتصادی مؤثر بر تغییر و چه از منظر پیامدها یا دستاوردهای اقتصادی برای این کشور، دارای اهمیت پژوهشی است. بررسی عمیق‌تر پیامدهای تغییر مذکور از منظر فرصت و تهدید بر روابط آلمان با جمهوری اسلامی ایران و ارائه توصیه‌های سیاستی برای مدیریت و بهبود روابط نیز گزینه پیشنهادی پژوهشی دوم خواهد بود. تامل در خود تحول نظم بین‌المللی و نسبت ایران با آن هم می‌تواند به درک دقیق‌تر پویایی‌های سیستمی و تنظیم هدفمندتر روابط با کشورهای هدف از جمله آلمان کمک شایانی نماید.

منابع

- پوراحمدی میبدی، حسین و کیا، مسعود (۱۴۰۰)، واکاوی عملکرد دیپلماسی اقتصادی ج.ا. ایران در قبال آلمان در چارچوب؛ الزامات ساختاری اقتصاد جهانی (۲۰۱۹-۲۰۲۰)، فصلنامه پژوهش ملل، دوره ۶، شماره ۶۳، صص ۷-۳۴.
- جمشیدی، محمد و جوکار، مصطفی (۱۴۰۳)، راهبرد آلمان در آسیای غربی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۴، شماره ۵۰، صص ۴۶-۶۴.

References

- AfD (2025), Zeit für Deutschland, Wahlprogramm.
- Anadolu Agency (2025), Germany's Merz says EU must be transformed into European defense union.
- Blumenau, Bernhard (2022), Breaking with convention? Zeitenwende and the traditional pillars of German foreign policy, International Affairs 98: 6 (2022), The Oxford University Press, 1895-1913.
- Bohrn, Brandon and Walkenhorst, Peter (2024), Trump 2.0: What is at Stake for Europe and Germany, Bertelsmann Stiftung.
- Braml, Jose (2022), Aussenpolitische Zeitenwende für Deutschland und Europa, Politische Studien 503, Hans Seidel Stiftung.
- Bündnis 90/Die Grünen (2025), Zusammen wachsen: Unser Regierungsprogramm für die Bundestagswahl, Regierungsprogramm.
- CDU (2025), Wahlprogramm.
- China Strategie der Bundesregierung (2023), Deutsches Auswärtiges Amt.
- Daniels, Laura von, Mair, and Stefan, Claudia (2022), Machtpolitik is hitting back. SWP.

- Deutscher Bundestag (2025), Einrichtung und Aufgaben des Nationalen Sicherheitsrates.
- Die Nationale Sicherheitsstrategie der Bundesregierung (2023), Die Bundesregierung.
- Engberg, Katarina (2023), Germany's Role in a Geopolitically Changed Europe: The Thinking in Berlin, The Swedish Institute for European Policy.
- FDP (2025), Alles lässt sich ändern, Wahlprogramm.
- Fine, Harper and Carlyon, Peter (2024), Germany's New Plans for transforming Its Defence and Foreign Policy are bold, RAND.
- Foulon, Michiel (2015), Neoclassical Realism: Challengers and Bridging Identities, International Studies Review, 17(4), 635–661.
- Goddard, Stacie, and Krebs, Ronaldr (2024), Contestation in a World of Liberal Orders, Global Studies Quarterly 4, Oxford University Press.
- Hamilton, Daniel S. (2023), Can Germany Keep Pace in a Fast-Forward World?, Internationale Politik Quarterly, IPQ 3, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Jamshidi, Mohammad, Jokar, Mostafa (2024), The Germany's Strategy in the Middle East Region After 2011 and Iran's Foreign Policy, Journal Strategic Studies of Public Policy, 14(50), 46-64. [In Persian]
- Koalitionsvertrag zwischen CDU, CSU und SPD (2025), Verantwortung für Deutschland.
- Kaldor, Mary and Kasianov, Georgiy (2022), A New Global Order? History and Power Politics in the Era of Zeitenwende, Körber Stiftung.
- Le Monde (2025), Germany's Merz promises 'most powerful conventional army in Europe, 15 May.
- Maihold, Günther, Mair, Stefan and Müller, Melanie (2021), Deutsche Außenpolitik im Wandel, Unstete Bedingungen, Neue Impulse, SWP.
- Meister, Stefan and Jilge, Wilfried (2023), After Ostpolitik; A New Russia and Eastern Europe Policy Based on Lessons from the Past, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Muelherr, Silke and David-Wilp, Sudha (2025), Germany's Role in a Changing Global Order, German Marshall Fund of the United States.
- Merz, Friedrich (2026), Remarks at MSC, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2020, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2022, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Munich Security Report 2026, Stiftung Münchner Sicherheitskonferenz GmbH.
- Pourahmadi Meybodi, Hossein, Kia, Masoud (2022), Analysis of the performance of Iran's economic diplomacy towards Germany within the framework of the structural requirements of the global economy (2000-2019), International Journal of Nations Research, Volume 6, No. 63. [In Persian]
- Puhl, Detlef (2022), Deutschland, die Zeitenwende und die Zukunft der Nato. Ifri.
- Ripsman, Norrin M. Taliaferro, Jeffrey W. and Lobell, Steven E. (2016), Neoclassical Realist Theory of International Politics, Oxford University Press.
- Rose, Gideon (1998), Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy, World Politics, 51(1), 144–172.
- Roth, Michael (2022), A New Ostpolitik for the Watershed Moment, Internationale Politik Quarterly, IPQ 3, Die Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik.
- Scholz, Olaf (2022), Policy statement, Die Bundesregierung.
- Scholz, Olaf (2023), The Global Zeitenwende: How to Avoid a New Cold War in a Multipo-

- lar Era, January/February 2023, Foreign Affairs.
- Shojaie, Amir Roham, and Bahrami Moghadam, Sajad (2025), *Zeitenwende Germany's Iran Policy after the Ukraine Crisis*, World Century Publishing Corporation and Shanghai Institutes for International Studies, *China Quarterly of International Strategic Studies*, Vol. 11, No. 4, 391–417.
 - Siddi, Marco (2018), *An Evolving Other: German National Identity and Constructions of Russia*, Vol. 38(1), 35-50.
 - SPD (2025), *Mehr für Dich, besser für Deutschland*, Regierungsprogramm der SPD für die Bundestagswahl, 2025.
 - Steinmeier, Frank-Walter (2016), *Germany's New Global Role: Berlin Steps Up*, *Foreign Affairs*, July/August, 106-113.
 - Stelzenmüller, Constanze (2025), *Germany: An internationalist vision in crisis*, in “Competing visions of international order”, Chatham House.
 - *Verteidigungspolitische Richtlinien* (2023), Bundesministerium der Verteidigung.
 - Welch, David (2025), *Painful Choices: A Theory of Foreign Policy Change*, Princeton University Press.